

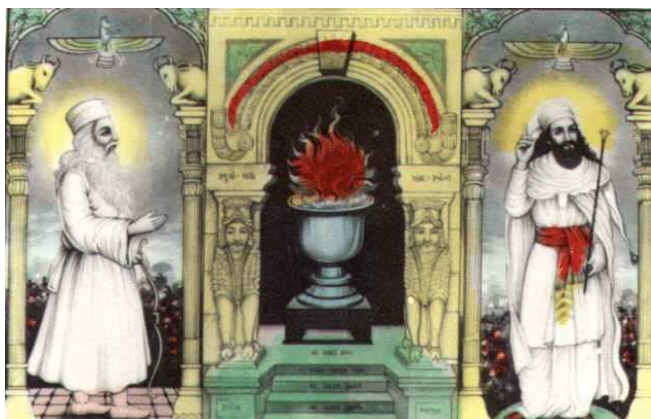


پیشگویی های زرتشت

قسمت اول

ترجمه از متن پهلوی

به اهتمام : صادق هدایت



از کتاب : زرتشت پیامبری که باید از نو شناخت

تألیف : ارباب کیخسرو شاهرخ

درباره ی ظهور وعلایم ظهور

- 1- گشتاسپ شاه پرسید که : این دین چند سال روا (رایج - برقرار) باشد و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد ؟
- 2 - جاماسپ بیتخش * گفتش که : این دین هزار سال روا باشد ، پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه بمهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند ؛ با یکدیگر رشک و دروغ کنند و بان چم (سبب) ایرانشهر (کشور ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومند تر شوند و شهر شهر فراز گیرند
- 3 - مردم به اوارونی (نابکاری - فساد - رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند به سود خودشان باشد . از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزرده شود
- 4 - به بیدادی به این ایرانشهر و دهبدان (فرمانروایان) بار گران رسد ، و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند .
- 5- و همه نا بین (نا مریی) و ناپیدا شود و نیز بسیاری گنج و خواسته شایگان بدست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد و مرگ بی زمانه (نا بهنگام - ناگهانی) بسیار باشد .
- 6 - و همه ی ایرانشهر به دست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اند ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از ایرانی پیدا نباشد : آن ایرانی با زنا ایرانی باشد .
- 7 - با ن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند و درویشان خود فرخنده نباشند و آزادگان و بزرگان بی مزه رسند ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد .
- 8 - و دختری که زاینده به بها بفروشند و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کد خدایی از ایشان جدا کند (بگیرد) و برادر کهتر برادر مهر را زند ، و خواسته ازیش بستاند و برای بدست آوردن خواسته زور گوید و دروغ گوید وزن شوی خویش را به مرگ ارزان بدهد (محکوم به مرگ کند) .
- 9 - و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به پیدایی رسند و زور و گواهی نا راست و دروغ فراخ شود .
- 10- شب با یک دیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر به جان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند .
- 11 - و اندر آن هنگام بد آن را که فرزند نیست فرخ دارند ، و آنرا که فرزندی است به چشم خوار دارند و بسیاری مردم به او زدهگی (دربردی) و بیگانگی و سختی رسند .
- 12 - و اندر وای (هوا) آشفتهگی و باد سرد و باد گرم وزد ، و براروران (نباتات) کم بباشد و زمین از بر بشود
- 13 - و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار باشد و ویرانی بکند و باران بی موقع بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد و ابر بر آسمان گردد .
- 14 - و دبیر را از نوشتن بد آید و هرکس از گفت و گفتار و نوشته و پیمان باز ایستد (خود داری کند) .
- 15 - و هرکس که او را اندک بهی (رفاه) است زندگیش بی مزه و بتر باشد و کلبه نا کرده (نا تمام - خراب) خانه باشد .

* - در جاماسپ نامه فارسی به معنی حکیم و دانشمند آمده ، در اصل پتی اخشاء می باشد و مسینا G . messina
به معنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و به لغت Majordome ترجمه می کند

- 16 - سوار پیاده و پیاده سوار باشد . بندگان به راه آزادگان روند هر چند آزادگی به تنشان مهمان نباشد (و لیکن آزادگی در وجودشان یافت نشود) .
- 17 - و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلکعی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند مهر و دوشام (دلبستگی - علاقه) ایشان به دهی (درشتی - پستی) باشد .
- 18 - مردم بر نازود پیر شوند ، و هرکس از کردار بد خود شاد باشد و برمندش (ضد فرومند یعنی ارجمند) دارند .
- 19 - و شهر شهر ، ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند .
- 20 - و سترگ ورزد (حریص - تماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند و نیز کسی چنانکه باید به کام خویش نرسد .
- 21 - و مردمی که به آن هنگام بد زایند و از آهن وروی سخت تر باشند .
- 22 - و فسوس (دلکعی) وریاری (تمسخر) پیرایه باشد و هرکس با اهریمن بیگانه است به خویشی او رسد . و مهر دروجی (پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند .
- 23 - تیز و زود دست به پاسخ برسند چون آبی که به دریا بتازد .
- 24 - و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند و هیر (مال و منال) و خواسته به دست انیران (نا ایرانیان) و دروندان (کفار) رسد ، و همه بی دین باشند .
- 25 - و خواسته بسیار گرد کنند ، و بر آن را نخورند ، همه به دست سرداران بی سود (فرو مایه) رسد .
- 26 - و هرکس کاری کند کردار او را دیگری نپسندد . و سختی و انائی (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد ، که زندگی بی مزه شود و به مرگ پناه برند .
- 27 - پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و نا پیدایی (گمنام) با بسیار مردم ، اسپ و سر نیزه برخیزد و شهر به چیرگی به پادشاهی (فرمانروایی) خویش در آورد .
- 28 - خود میان پادشاهی نابین (نامریی) و نا پیدا باشد .
- 29 - پادشاهی (فرمانروایی) همه از ایرانیان بشود ، و به نا ایرانیان رسد ، و بسیاری کیش و آیین گروش باشد ، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را به کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد .
- 30 - ترا این نیز گویم که : اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد ، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپاول) از زمین اروم بیاورد .
- 31 - پس آن خداوند پیروز مند بمیرد ، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند .
- 32 - و شهر به چیزی پایند . و بس ستمگری و بیدادی به مردم ایران شهر کنند ، و بس هیر (مال) همگان بدست ایشان رسد .
- 33 - واند ر آن هنگام بد ، مهر و آزر (حرمت) نباشد ، ایشان را مهتر از مهتر و کهر از مهتر پیدا نباشد ، و آنان را هم پشتگی (دستپاری) نباشد .
- 34 - تر این نیز گویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید ، یا چون زاید بمیرد و این اند (چند - چنین) بد و دروشک (دغلی) را به هنگام سر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند .
- 35 - و نبینند آن کارزار بزرگی که باید بشود ، آن اند خونریزی ، که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمی مانند .
- 36 - آن تازیان با ارمیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند) و کشور بوشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند)

- 37 - و پس سپندار مذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که « من این بدو انائیه (زیان) را نتابم ، من زیر رو شوم ، و این مردم را زیر و زیر بکنم . آب و آتش را بیازارند ، از بس موسست (آزار و شکنجه) و بیدادی مردم بدان کنند»
- 38 - و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پد کفند (بر خورد کنند) ؛ اندر آن پد گفتن (تصادم) دروجی (دیوی) که و تینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد ، (در بند شد) و به خداوندی بیوراسپ (ضحاک) از بند برست
- 39 - و بیوراسپ با آن دروج همپرسگی (مشورت) داشت . و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (غلات) می کاهید و ، اگر آن دروج نبود ، هرکس جریبی بکشتی ، 400 جریب بر گرفتگی .
- 40 - در سال 396 مهر (سروش مهر) آن دروج بزند ، و پس هر که جریبی بکارد ، 400 اند انبار کند و اندر آن هنگام سپندارمز دهان باز کند ، بسا گوهر وایوشت (ایو کشست - فلزات) پدید آورد .
- 41 - پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد ، که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گند (جند - دلیر) آراسته دارد ، و شهر ها به چیرگی گیرد ، و بسا خونریزی کند تا کار به کام خودش بباشد .
- 42 - و پس اقدم (آخر) از دست دشمنان به زابلستان گریزد ، و به آن کوست (خط - سوی) شود ، و از آنجا سپاه آراسته باز گردد . و از آن فراز (به بعد) مردم ایرانشهر به نا امیدی گران رسند ، و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند ، و پناه جان خویشنگرند .
- 43 - پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پدشخوارگر (دریای مازندران و گیلان) مردی مهر ایزد را ببیند ، و مهر ایزد بسی راز نهان به آن مرد گوید .
- 44 - پیغام به پدشخوار گرشاه فرستند که : « این خداوندی کر و کور چرا داری ؟ و تو نیز خداوندی چنین کن چنانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند.»
- 45 - به آن مرد گوید که : « من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گند (دلیر) و گنج سپه سردار نیست ، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود ؟
- 46 - آن پیغامبر (فرستاده) گوید که : بباور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکانت بیش بسپارم . او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید .
- 47 - چون گنج به دست آورد ، سپاه گند زایل آراید و به دشمنان شود .
- 48 - و چون دشمنان را آگاهی رسد ، ترک و تازی و ارومی بهم آیند که : « پدشخوار گرشاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مردم بستانیم ! »
- 49 - و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود ، با بس سپاه گند زابل ، با بس سپاه گند زابل ، به میان ایرانشهر آید ، و با آن مردمان به آن دشت ، چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هونها سپید) به سپید رزو (صحرای سفید) کردی ، با پدشخوار گر شاه کوخشش (ستیز) و کارزار فراز کند .
- 50 - به نیروی یزدان ایرانشهر و فره کیان و فره دین مزدیسنان و فره پدشخوار گر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند . و از ایشان بهتر آیند ، از دشمنان چندان بکشند ، که مره (شمار) نتوان گرفت .
- 51 - و پس سروش و نیرو سنگ پشوتن ، پسر شما را به فرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیزند .
- 52 - و پسر شما پشوتن برود با 150 هاوشت (امت- طلبه) که ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه ، و دست من به رفش ، تا به پارس آنجاییکه آتشن و آبان نشسته اند (برقرارند) آنجا یشت کنند (مراسم دعا بجا بیاورند) .
- 53 - چون یشت سر برود ، زوهر (چربی یا آب مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند ، و دروندان (خبیشان) و دیوسنان (دیو پرستان) را چنان به او سیهند ، (تباہ کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بشکند .
- 54 - و هنگام گرم بشود (سرآید) وهنگام میش اندر آید و هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین به پدید آید ، و انا ئیه (زیان) و دروشک (دروغزنی) سر آید ، و رامش و شادی و خرمی بباشد .

1- گشتاسپ شاه پرسید که : پس از آنکه دستورات مینویی (روحانی) به ایرانشهر آیند ، و آن انداورده (بتکده) را زنند ، (ویران کنند) و جهان را از اپاد یاوی (آلودگی) به پاکی و بی آلاشی گردانیده باشند ، چه هنگام وزمانه رسد ؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهدد (پادشاه-فرمانروا) باشند ؟ جهان را چگونه رایینند ؟ (اداره کنند) داد داستان اندر جهان چگونه ؟ به هزاره هوشید و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آیین باشد ؟

2 - جاماسپ بیتخش گفتش که : اندر هنگام هوشیدر 18 خداوند باشند . اندر آن هنگام پتیاره (آفت - بلا) کم باشد ، دروج (دیو) و گرگ سرده (نوع) به او سیهد (تباه شود) ، کار دادستان نه از داد بلکه از هات مر (زبردستی) کنندسال و ماه روز کمتر باشد .

3 - چون از هزاره هوشیدر پانصد سال سر برود ، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند . هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید ، و دین را روا (رایج) کند ، از نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.

4- پس دیو ملکوس آید ، و آن زمستان ملکوسان کند ، همه ی دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند. پس ورجمکرد (حصار جم) را به او سیهند ، (ویران کنند - بگشایند) و مردم ، ستور و جانور از آن ور (حصار) بیرون آیند، و جهان را باز بیاراند.

5 - پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ (ضحاک) را از بند برهاند ، جهان را فراز گیرد ، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.

6 - پس اورمزد ، سروش و نیروسنگ را بفرستد ، « سام نریمان را بینگیزند!» ایشان روند و سام نریمان را بینگیزند، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند. سام برخیزد و به سوی آزی دهاک (ضحاک) شود.

7 - ازدهاک که سام نریمان را ببند، به سام نریمان گوید که : « سام نریمان : هریک دوستیم ، به باور (یقین کن) تا من خداوند و تو سپه سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم !»

8 - سخن سخن ننیشید (نشنود) و او گریزی و او گریزی بر سر آن دروند (خیث) زند. آن دروند به سام گوید که : مرا مزن! تو خداوند من و من سپه سردار باشیم ، ای جهان را با هم بداریم ! و سام سخن آن دروند را نشنود ، و گریزی دیگر برسر آن دروند زند و او بمیرد .

9 - پس هزاره سوشیانس اندر آید. سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد ، و به جهان روا کند.

10 - پس نیرو سنگ و سروش بروند ؛ کی خسرو سیاوشان ، توس نوزدان و گیوگودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند ، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند ، مردمان گیتی همه هم منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند .

11 - اهریمن و گشادگان (زاد و رود) او را بر دام اورمزد هیچش کار نباشد . پس دیو آزی به اهریمن دراید (هرزه درایی کند) که : « تو به دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!»

12 - پس اهریمن پیش تهمورس آید : « مرا خورش باید، خورش من تو مهان (گران - زیاد) باید داشت ؟ » نشنود

13 - از این رو اهریمن به آزی (دیوآز) در آید که : « برو ، تو همه دیو و دروج خرفستر (جانوران مودی) و دام من بخور ! » دیو آزیرو همه دام و دهش اهریمن را بخورد .

سپس گوید که : « سیر نشدم ! » پس دیو آزی و اهریمن نزار و ناتوان باشند .

14 - پس سوشیانس سه یزش (مراسم مذهبی) فراز کند ؛ نزدیست (نخست) زندگان انوشه ، پس مردگان آورد . چون یزش به هاون گاه (فجر) کند همه مردمان برخیزند؛ چون یزش به رپیتون گاه کند مردمان زنده شوند؛ چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش(بی رنج) باشند ؛

15 - چون یزش به اویسر و ترم گاه کند مردم همه دوگانه (نر و ماده) پانزده ساله باشند ؛ چون یزش به اوشهن گاه کند * شهریور همه کوهها به جهان بتاود، ایوشو ست (فلزات) به همه جهان باز ایستد ، همه مردم به روی گداخته بگذارند، و چنان اویژه و روشن و پاک شوند که خورشید به روشنی .

16 - اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند ؛ پس دام اویژه (خالص) باشد ، مردمان جاودانه، انوشه و بی مرگ و بی زرمان (بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند ، آنان را چنان باشد که به کام خواهند .
فرجفت (انجام شد) به درود و شادی و رامش .

(پایان در هفدهم)

دنباله نخستین

- 1- گشتاسپ شاه پرسید که : سیج (بلا) گران چند بار، نیاز چند بار و برف سیاه چند بار ، تگرگ سرخ چند بار باشد ؟
- 2 - جاماسپ بیتخش گفتش، سیج گران سه بار باشد : یکی به فرمانروایی بیدادانه دهاک و یکی به افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشتان باشد .
- 3 - نیاز چهار بار باشد : یکی به فرمانروایی بد افراسیاب تورانی ، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگران ، و یکی به سر رفتن هزاره زرتشتان باشد.
- 4 - گزند گران سه بار باشد : یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی پیروز یزدگران و یکی به سر (انجام) هزارهی زرتشتان.
- 5 - برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد : یک به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.
- 6 - کارزار بزرگ سه بار باشد : یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا-آسمان) ستیزه کرد و یکی به آن شما باخیون سپید (هون سفید) که دین را جادو کرده ، که او را ارجاسپ خوانند و یکی در سر هزاره زرتشتان باشد که بهم آیند ترک تازی و ارومی چون با آن دهدد (پادشاه) ستیزند .

دنباله دوم

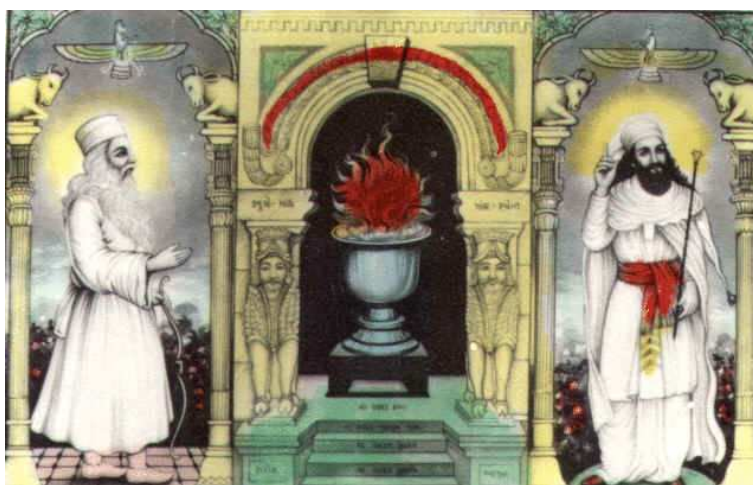
- 1 - گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که : به آمدن آن هنگام پسر من، دخشه (علامت) و نشان چه نماید ؟
- 2 - جاماسپ بیختش گفتش که : گاه هوشیدر که پدید آید ، این چند نشان به جهان پدیدار شود :
- 3 - یکی اینکه شب روشنتر باشد
- 3- دوم اینکه هفتورنگ (بنات النعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد) و به خراسان باز گردد.
- 5 - سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد.
- 6 - چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان شکن) که اندر آن زمان کنند، زود تر وپیشتر (به مقصود) رسند .
- 7 - پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروا تر و چابکتر باشند.
- 8 - ششم اینکه بتران را نیکی بیش باشند .
- 9 - هفتم اینکه دروج از سهمنا کتر باشد .
- 10 - هشتم اینکه بند افسون که اندر زمانه کنند دوست تر (؟) دارند.
- 11 - نهم اینکه خرفستران (جانوران مودی) ، مانند پلنگ و گرگ و چهار زنگ (چهار پا) را زیان بیش باشد.
- 12 - دهم اینکه بد آگاهان بردین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند .
- 13 - یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باشد ، به ایشان زور و ناراستی گران گویند.
- 14 - دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشایند .
- 15 - سیزدهم اینکه وشارم (دلبستگی) بسیار به کهتر، دهی (درشتی) باشد .
- 16 - چهارم اینکه کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زایند بتر و نیزومانتر (زیرک - زرنگ تر) باشند و نیز به زودی به مرگ رسند.
- 17 - پانزدهم اینکه آزرمان (محترمین) به بی آزرمی و دروجی و دروغ داوری وزور گواهی بیش کنند. مرگ زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) به همه کشور رسد.
- 18 - پس دستور جهان بیاید وپیغامبر زند مرزد (دوباره تصفیه کند) .
- 19 - شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بگشاید وزره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همه سگستان پر آب باشد

پایان قسمت اول



پیشگویی های زرتشت

قسمت دوم



ترجمه از متن پهلوی

به اهتمام : صادق هدایت

=====
صادق هدایت در ترجمه متن اصلی تعداد زیادی لغات اصیل پهلوی را به کار برده است که برای بیشتر از خوانندگان خواندن متن را دشوار می کند، مانند یزش به معنی آیین پرستش ، اوارونی به معنی رذیلت، هاوشت به معنی پیرو دین، خرفستر به معنی جانوران موذی و بسیاری دیگر. اینجانب برای آسان تر کردن قرائت و روانی متن به جای لغات نامانوس و غیر متداول، معادل فارسی کنونی را که صادق در ذیل صفحات آورده قرار داده ام البته علاقه مندان برای مطالعه عین ترجمه اصلی و متن کاملتر می توانند به کتاب < ز ند وهومن یسن > مراجعه کنند .

در ضم چند لغت که معنب بسیط فارسی نداشت یا نیاز به توضیح بیشتر در مورد آن بود ، با نشانه ستاره مشخص شده و در پایان شرح ومعنی آنها ذکر گردیده است . قسمتهایی که در داخل (| |) گذاشته شده توضیحات شارحین است . ح.ق

=====

گفتگوی زرتشت با اورمزد

- 1 - زرتشت گفت که : ای دادار جهان! نشانه دهمین صد سال چه باشد ؟
- 2 - اورمزد گفت که : ای سپتیمان * زرتشت ، نشانه هزاره تو که به سر رسد روشن کنم :
- 3 - در آن پست ترین هنگام ، یکصد گونه و ویکهزار گونه و ده هزار گونه دیوان ژولیده موی از تخمه خشم، برسند .
- 4 - آن بد تخمان از خطه خوراسان به ایرانشهر بریزند . افراشتهدرفش باشند و زین سیاه دارند و موی ژولیده بر پشت دارند ؛ و از نژاد پست ترین بندگان و دروگران (زویش) ** و بیشتر مزدور باشند .
- 5 - ای سپتیمان زرتشت ! آن تخمه و زادورود خشم را بن پیدا نیست.
- 6- آنان به یاری جادو به ده های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند
- 7 - آنگاه بس چیزها را سوزند و آلاینند و خانه از خانه داران ، ده از دهگنان ، آبادی و بزرگی و بزرگزادگی و راستی در دین پیمان و زهار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیسنان و آتش بهرام *** که به داد برپا شده است (همه) به نیستی رسند و زنگیان و آوارگان پیدا آیند.
- 8 - و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند .
- 9 - ای سپتیمان زرتشت ! این ده های ایران که من اورمزد آفریدم ، به زیان جویی و بیدادی بیداد برکنند .

* سپتیمان نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است

** زویش نام خونواده ای است که دشمن زرتشت بوده است .

*** آتش بهرام : آتش مقدس که مظهر جسمانی سه آتش بزرگ و حامی همه ی آتشیهای زمینی است .

- 10 - آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند (| چون آنچ گ.یند نکنند |) وید ترین دین دارند (| چون آنچه نگویند کنند |) .
- 11 - ایشان را پایداری در گفتار و پیمان و راستی و آیین نیست و زنهار ندارند ، و به گفته خود استوار نباشند .
- 12 - و این ده های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آزو فرمانروایی بیدادانه برکنند.
- 13 - اندر آن هنگام ، ای سپتیمان زرتشت ! همه مردن فریفتار باشند (| بدخواه یکدیگر باشند |) و مهرورزی بزرگ دگر گونه باشد .
- 14 - و آزر و دل بستگی و روان دوستی از جهان بشود .
- 15 - مهر پدر از پسر و برادر از برادر برود ؛ و داماد از پدر زن روی برگرداند ، و خواهش مادر از دختر جدا و دیگرگونه باشد .
- 16 - ای سپتیمان زرتشت ! چون دهمین صد سال تو سر برود ، خورشید راست تر و نهفته تر ، و سال و ماه و روز کوتاه تر باشد.
- 17 - و سپندار مذ زمین تنگ تر و راه ها دشوار تر باشد .
- 18 - و میوه تخم ندهد ، و دانه ها از ده کشت بکاهد و دوبیفزایند و آن که بیفزایند رسیده نباشد .
- 19 - و رستنیها و دار درخت بکاهد ، اگر کسی یکصد می ستاند ، نود بکاهد و ده بیفزاید ، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد .
- 20 - و مردم کوتاهتر زیند و هنر و نیروی ایشان کم باشد ، و فریفتار و بیدادتر باشند ، و سپاس و آزر نان و نمک ندارند ، ایشان در بند پرستش (از یکدیگر) نباشند .
- 21 - در آن بدترین هنگام ، **یک مرغ را بیشتر گرمی دارند تا آن مردم دیندار ایران را** .
- 22 - مزد ایشان به کار کم و کار . ثواب از دست ایشان کم رود ، و همه گونه جداکیشان بدخواه ایشان باشند .
- 23 - و در همه جهان مرده را چال کنند و مرده بگسترانند .
- 24 - و نهان کردن مرده و شستن مرده ، و سوزاندن و بردن مرده به آب و آتش و خوردن مردار را به داد گیرند و نپرهیزند .
- 25 - گمان نکنند که کار و ثواب بزرگ انجام دهند و راه دروغ پرستی و دوزخ سپرند ؛ و از ردیلت و فرو مایگی و گمراهی و خشم از به دوزخ روند .
- 26 - اندر آن هنگام سخت ، ای سپتیمان زرتشت ! آن پست ترین بندگان به خداوندی ده های ایران فراز روند .
- 27 - و بیهیدیان که کستی * به میان دارند ، پس از آن پاکی داشتن نتوانند
- 28 - چه ، به آن پست ترین هنگام مردار و پلیدی چنان بسیار باشد که هرکس گام بنهد ، به مردار رود .
- 29 - یا چون تطهیر کند چون پای از مفاک بیرون نهد به مردار رود .
- 30 - یا چون که به نسا کده * آیین ((درون)) * بجا آورد بی آنکه برسم فراز بگستراند سزاوار باشد .
- 31 - یا به آن پست ترین هنگام ، شایسته باشد که دو مرد عبادت بکنند تا این دین به نیستی و نزاری نرسد ؛ چون از صد ، از هزار و از ده هزار یکی باشد که به این دین گردد ، و آن نیز که بگروید کار دین را انجام ندهد چون آتش بهرام به نیستی و نزاری رسد ، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند .

- 32 - یا چون مردی برای انجام آیین دین آماده شد هرچند مراسم دین نداند چون بامنش نیک آتش افزود سزاوار است .
- 33 - خواسته و آزر همه به جدا کیشان و جداراهان رسد .
- 34 - و ثوابکاران نیک از دودمان آزاد مردان و دانشمندان دین بی پوشش و سر پا برهنه بروند .
- 35 - خردان، دختر آزادگان و بزرگان و دانشمندان دین به شکستگی و بندگی رسند و (زویش) خردان به بزرگی و فرمانروایی رسند و آوارگان و خردان به پیشگاهی و فرمانروایی رسند .
- 36 - آزادگان و بزرگان و دانشمندان دین به شکستگی و بندگی رسند و (زویش) و خردان به بزرگی و فرمانروایی رسند و آوارگان و خردان به پیشگاهی و فرمانروایی رسند .
- 37 - گفتار دینداران و مهره و گزارش قانونگزاران راست ، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند ؛ گفتار خردان و نارو زندگان و بدکاران و دلقکان و فتوی دهندگان نا حق را راست و باور دارند .
- 38 - و بدان سوگند دروغ خورند و به زور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا برمن اورمزد گویند .
- 39 - آنانکه به پیشوایان دین و پیروان دین نامبردارند بدخواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند و بد یکدیگر را نگرند ؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند .
- 40 - و از گناهیکه مردمان کنند ، از پنج گناه سه گناه پیشوایان دین و پیروان دین کنند و نیکان را دشمن باشد و عبادتی که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند .
- 41 - و اندر آن دهمین صد سال که هزاره تو بسر خواهد رسید ، ای سپتیمان زرتشت! همه مردم آزرپرست و ناسزا دین باشند
- 42 - وابر کامکار و باد تندرو ، به هنگام و زمان خویش باران نشایند کرد .
- 43 - ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند .
- 44 - باد گرم و باد سرد بیاید و بر تخمه دانه ها را ببرد .
- 45 - باران نیز به هنگام خویش نبارد و بیشتر جانوران زیانکار و اهریمنی ببارد تا آب .
- 46 - و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آن را افزایش نباشد
- 47 - و ستور و گاو گوسفند کوچکتر زایند و بی هنر تر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگتر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاند و چربی کم دارند .
- 48 - و گاو ورزا را نیرو کم و اسب تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد .
- 49 - و به آن هنگام سخت ، ای سپتیمان زرتشت! مردمی که کستی به میان دارند **** از بدخواهی فرمانروایی بیدادانه و بسیاری فتوی دهندگان ناحق ، به تنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ آرزو کنند .

*** کمریند زرتشتیان**

*** جایگاه مخصوصی که مرده ، را قبل از بردن به دخمه در آنجا می گذارند**

*** نان مقدس به جا آورد برسم فراز بگستراند سزاوار باشد .**

*** مردمی که کستی به میان دارند = مقصود بهدینان یعنی ذرتشتیان است .**

50 - و جوانان و خردسالان بیمناک باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل برنیايد .

51 - و جشن و رسم پیشینیان جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی گمان باور ندارند .

52 - و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و صدقه ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند .

53 - و آن مردم بهدین نیز که این دین بهی مزدیسنان بستایند ، و راه روش و به جامه ایشان (دشمنان) فراز روند ؛ ایشان به آن دین خویش نگرند .

54 - و آزادگان و بزرگان و دهگانان نیک ، از ده و جای خویش از بن جای و دودمان خویش به دربردی شوند ، و از خزدان و ناچیزان چیز به نیاز خواهند ، و به دریوزگی و آوارگی رسند .

55 - از ده نفر نه نفر این مردم به سوی باختر تباہ شوند .

56 - در خداوندی بدیشان ، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد .

57 - سپندار مذ زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و فلز پدیدار شود چون : زر و سیم و روی و قلع و سرب .

58 - و خداوندی و پادشاهی به بندگان غیر ایرانی رسد ، چون خیونان * ترک ، اتور ، * و توپید *** ، چون اودرک **** و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان ***** و خیونان سپید سرخپوش به ده های ایران من فرمانوا باشند . فرمان و آرزوی ایشان به جهان روا باشد .

59 - پادشاهی از ایشان چرمین کمران و تازیان و ارومیان به ایشان رسد .

60 - آنان چنان فرمانروایی بد کنند که مرد پرهیز گار نیک و مگسی را کشتن به چشم ایشان هردو یکی باشد .

61 - و پاسداری و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دسترنج و قنات و رود و جویبار بهدینان ایران ، به این بگانگان رسد ، و مرز درفش به ایشان رسد ؛ و به کام خشم به فرمانروایی جهان وند .

62 - و چشم (آزمند) شان از خواسته پر نشود و خواسته جهان گرد کنند ، و زیرزمین نهان کنند .

63 - و بسا نابکارها چون غلام بارگی و نزدیکی با زنان بی نماز کنند ، و هوا پرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند .

64 - و در آن هنگام سخت ، شب روشن تر و سال ماه و روز سه یک کاهد و سپندارمذ زمین برآید و آفت و مرگ و نیازمندی به جهان سخت تر باشد .

65 - اورمزد به سپتیمان ذرتشت گفت : این را از پیش گویم

66 - ای گنا مینوی دیومنش آنگاه که باید تباہ شود ، ستمکار تر و بد فرمانروا تر باشد .

67 - پس اورمزد به سپتیمان ذرتشت گفت که : به پیشوایان و پیروان این دین بخوان و از برکن ، به زند و پازند گزارش بیاموز که به جهان فراز گویند ؛ که ایشان باید به امید معاد و رستگاری روان و خویش ، رنج و زیان و دشمنی این جدادینان دیو پرستان را بر خود هموار کرده بردباری کنند .

68 - ای سپتیمان زرتشت! به تو این نیز گویم : کسی که به آن هنگام تن خواهد ، رستگاری روان نتواند ، چه تن فریه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود ؛ کسی که روان خواهد ، تنش گرسنه و نزار ، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فریه به بهشت .

- 1 - زرتشت از اورمزد پرسید که : دادارا! آیا در آن هنگام سخت پرهیزکاران و دیندارانی هستند که کسی به میان داشته باشند و آیین دین را باشاخه برسم * به جای آورند و پیوند خویشی به دودمان ایشان روا باشد ؟
- 2 - اورمزد به سپتیمان زرتشت گفت که : بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت ، کستی به میان دارد و آیین دین برسم بجا آورد گرچه مانند خداوندی گشتاسب شاه نباشد .
- 3 - کسی که در آن هنگام سخت > ایتها آذیمیده < * و >اشم وهو< * بگوید و یاد کند مانند کسی است که در خداوندی گشتاسب شاه >دوازده هومیس< * را به زوهر * انجام می داده است .
- 4 - و کسی که آیین پرستش را به جا بیاورد و سرود گاتها را بخواند مانند این است که او در خداوندی گشتاسب شاه آیین واج* و سرود گاتها را برگزاده باشد .
- 5 - پرهیزکار ترین (مرد) آ» باشد که به دین بهی مزدیسنان باشد ، پیوند خوشی به دودمان او رود .
- 6 - اور مزد گفت : ای سپتیمان زرتشت! درین نه هزار سالی ، که من اورمزد دادم ، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند .
- 7 - چه ، در خداوندی بد ضحاک و افراسیاب تورانی ، مردم در آن هنگام سخت بهتر می زیستن ، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود .
- 8 - چه در آن خداوندی بدایشان ، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود ، چنانکه هزاره تو سر برود ای سپتیمان زرتشت .
- 9 - چه ، همه ده های ایران به سم اسپ ایشان کنده شود ؛ درفش ایشان تا دریای خزر برسد ؛ با فرمانروایی ستمگرانه جایگاه دین از آنجا ببرند ، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید .
- 10 - ای سپتیمان زرتشت! این را از پیش گویم . (
- 11 - از موجودات در پرستش آن کس ایدون برتر باشد ، (| که عبادت اورمزد بیشتر کند. |) اورمزد از اشویی به همه چیز آگاه است؛ (| اورمزد که از اشویی آگاه است، مزد و پاداش کار نیک و ثواب را هر آنچه هست بدهد؛ |)

پایان در پنجم بهمن یشت

* **برسم** = شاخه های باریک...هرگاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند چند عدد برسم بدست گیرند .

* **آذیمیده** = دعای زرتشتیان که پیش از خوراک می خوانند .

* **اشم وهو** = دعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر می خوانند .

* **دوازده هومیس** = دعایی است که در 264 روز به افتخار 22 فرشته می خوانند .

* **زوهر** = به معنی پی و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یک نفر زرتشتی به آتش بهرام تقدیم می شده است .

* **واج** = دعایی است که زرتشتیان قبل و بعد از خوراک زمزمه می کنند .

* **اشویی** = پرهیزکاری - تقدس

- 1 - ذرتشت از اورمزد پرسید که : دادارا! چون آنان باشند به چه افزار ایشان را تباه توان کرد ؟ .
- 2 - اورمزد گفت که: ای سپتیمان ذرتشت! چون دیو ژولیده موی از تخمه خشم پدید آید ، نخست به سوی خراسان نشان سپاهی پیدا بشود ؛ هوشیدر پسر ذرتشت به دریاچه فرزندان زاییده شود .
- 3 - در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد، ای سپتیمان ذرتشت!
- 4 - کی زاییده شود ؛ (| گویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و به یاری هوشیدر به هندوستان شود
- 5 - در صد سالگی کام از زنان گیرد، سپس کی، چنانکه از نوشته های دینی بر می آید، اورا بهرام ورجاند خوانند از او بزاید |) .
- 6 - در آن شبی که کی زاییده شود نشانی به جهان رسد ، ستاره از آسمان ببارد ؛ زندگی پدر آن کی به فرجام رسد، او را بانوان شاه پیروند؛ پادشاه زن باشد .
- 7 - چون آن کی به سی سالگی برسد سپاهی با درفش بیشمار ، سپاهی از هندو وچینی که درفش افراشته دارند ؛ با درفش افراخته وبا زین افراخته ، به تاخت و تاز تا بهرود روند ؛ ای سپتیمان ذرتشت تا در میان دریای بهران روند .
- 8 - چون ستاره اورمزد (مشتی) به اوج بلندی برسد و ناهید را فرو افکند ، لشکر بیشمار با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد .
- 9 - (| کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند ، دسته ای از جانب دریای خزر گویند ، برخی از کوهستان هرات گویند ، و کسانی از تبرستان گویند |)
- 10 - و از آن سوی کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود .
- 11- سپس به یاری یکدیگر و زیر یک درفش به ده های ایران آیند و گروه بیشمار از شیدا شسپ تخمه خشم لشکر سهمناک پیشانی فراخ ، گرگ دو پا ، دیوان چرمین کمر بشکنند .
- 12 - در کنار اروند سه کارزار کنند یکی به.... یکی به سپیدر زور و یکی بدشت نهاوند .
- 13 - (| کسی گوید که به دریاچه سه تخمه باشد ، کسی گوید به مرو تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد. |) .
- 14 - سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته به پشتی ده های ایران باشند .
- 15 - و سپاه بیشمار تا به جایگاه دیوان بتازند ، چنان کشتاری نمایند که هزار از پس مردی ببینند و بگریند .
- 16 - ای سپتیمان ذرتشت! چون زمان سر برود ، این دشمنان مانند بن درختی که به یک شب سرد زمستانی که برسد و به یک شب برگ بیفکند تباه شوند .
- 17 - این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند



- 1 - از بهرام ورجاند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرا رسد و ونذیهم را به پایگاه مویدان موبد برگمارد ، و پایگاه دین را به بداد و راستی استوار سازد ، و ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپراید .
- 2 - آز و نیاز کین و خشم و هواپرستی و رشک و کفر و بدکرداری از جهان کاسته شود .
- 3 - هنگام گرگان به سر برسد و هنگام میشان اندر آید .
- 4 - و آذر فرنیع و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر را باز به پایگاه خود نشاند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند .
- 5 - و اهریمن با دیوان و تاریک تخمان سترده و بیهوش بباشند .
- 6 - پشو تن درخشان چنین گوید که : کشته باد دیو ، کشته باد پری! کشته باد دیو و دروج بدی! کشته باشند دیوان تاریک تخمه! اورمزد بزرگترین خدای دانا ، با فرشتگان مقرب که خداوندان نیک دانش باشند و فردهدین مزدیسنان بیفزاید! و دودمان رادان و راستان و نیک اندیشان بیفزاید! نیک پیراستاریاد پایگاه دین و خداوندی!
- 7 - فرا رسد پشو تن درخشان ، فرا رسند و او یکصد و پنجاه مرد پیرو دین که سمورسیاه دربر دارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را برگیرند .
- 8 - اورمزد به سپتیمان زرتشت گفت : این آن است که از پیش گویم : چون هزاره زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد .

- 1 - پیداست که هوشیدر به هزار و ششصد سال زاییده شود ؛ به سی سالگی به مشورت دینی با من اورمزد رسد و دین بپذیرد .
 - 2 - چون از مشورت بیاید ، بانگ کند به خورشید که ((بایست!))
 - 3 - خورشید ده شبانه روز بایستد .
 - 4 - چون چنین شود همه مردم جهان بردین بهی مزدیسنان استوار شوند .
 - 5 - فرشته ای به هوشیدر پسر زرتشت بانگ کند که : ای هوشیدر ، پیراستار دین راست! به خورشید بانگ کن که : برو! .
 - 6 - خورشید ورجاوند برود و همه مردم بدین بهی مزدیسنان بگروند .
 - 7 - اورمزد گفت : ای سپتیمان زرتشت! این آن آن است که از پیش گویم که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد .
 - 8 - و چون نزدیک سر رفتن هزاره باشد ، پشوتن پسر گشتاسب به پیدایی آید ؛ نور الوهیت و تقدس او برسد .
 - 9 - آن دشمنان که به دروغزنی بفرمانروایی نشسته باشند چون : ترک و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند ، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانایی و پیروزگری از آن ببرند؛ و همه آنها که بدلخواه داد و دین را بپذیرند ، یا بی دلخواه بپذیرند ، آن داد و دین را نابود کنند ، تا آنکه هزاره سر برود .
 - 10 - و سپس چون هزاره هوشیدر ماه آید آفریدگان به هوشیدر ماه پیشروندهتر و نیرومندتر باشند و او گوهر دروج آز را بکشد و پشوتن پسر گشتاسب همانگونه دستور پیشوای دینی جهان باشد .
 - 11 - و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان ، مردم در پزشکی چنان زبردست باشند ، چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هر چند کسی که رو به مرگ است پس او نمیرد ، اگر چه به شمشیر و کارد زنند و کشند .
- (از شماره 13 تا 22)
- 12 - پس تا من هزاره را به انجام برسانم دروغگوی و دشمنی از این جهان بشود .
 - 13 - و سپس سوشیانس باز آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و معاد جسمانی باشد .

پایان قسمتی از در نهم بهمن یشت

انجام

فرجام یافت به خشنودی و شادی و رامش! به کام یزدان باد! چنین باد! نیز چنین تر باد!